

اسلامی سازی علم؛ بررسی و تحلیل دیدگاه‌های ضیاء الدین سردار

حمیدرضا آیت‌اللهی^۱، قدرت الله قربانی^{۲*}
۱. استاد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی
۲. دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی
(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۴؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۳/۲۵)

چکیده

ایده اسلامی سازی علم از مسایل مهم معرفتی کشورهای اسلامی است که ضیاء الدین سردار پاکستانی، در این زمینه به آرایه دیدگاه‌های جدیدی اقدام کرده است. در نظریه او نقد سکولاریسم و شرق شناسی غربیان جایگاه محوری دارد. او تعریفی از علم ارائه می‌دهد که آن را در یک سنت فرهنگی قرار داده و رجوع به سنت و قرآن و بازتعریف واژگان اساسی اندیشه اسلامی، چون توحید، را در دستور کار دارد و بر بازگشت به دیدگاه‌های متفکران بزرگ اسلامی، بویژه معرفت شناسی غزالی و جامعه شناسی تاریخی ابن خلدون تأکید خاصی دارد و دچار برخی اشکالات نیز است. او در عین حال نگرش واقع گرایانه به دست آوردهای عظیم غرب را برای بازسازی علم اسلامی ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌داند؛ یعنی مسلمانان با استفاده از ابزارهای کنونی علم مدرن در چهارچوب جهان بینی اسلامی و نگرش عمل گرایانه، می‌توانند فرایند اسلامی سازی علم را به سرانجام برسانند.

واژگان کلیدی

سکولاریسم، سنت، اجماع، قرآن، علم اسلامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مشکلات سیاسی کنونی کشور پاکستان این ذهنیت را در انسان ایجاد می‌کند که آن کشور نیز چون افغانستان یک مملکت عقب مانده از جهات گوناگون، بویژه علم و فن‌آوری است، در حالی که پاکستان از جمله کشورهای اسلامی خاورمیانه است که در دو قرن اخیر قدم‌های مؤثری را در راه کسب دانش جدید غربی و نیز اسلامی‌سازی علم برداشته است. این امر زمانی آشکار می‌گردد که به قرن نوزدهم و بیستم توجه کنیم که در آن زمان، پاکستان جزء کشور هند بود و لذا مسلمانان و هندوها مسایل و مشکلات گوناگونی با استعمار انگلیس داشتند که این تقابل‌ها زمینه‌های رشد نهضت‌های اسلام‌گرا را از یک سو، و نیز تمایل به غرب از سوی روشنفکران را از دیگر سو، موجب گردید. بنابراین گرایش‌های اسلام‌گرایی در هند و پاکستان دارای تاریخ طولانی است و می‌توان به دو نماینده عمده آن ابوالاعلی مودودی و محمد اقبال لاهوری اشاره داشت که در این زمینه دیدگاه‌های قابل توجهی داشته و نیز برخی اقدامات عملی، چون تأسیس حزب جماعت اسلامی پاکستان طبق الگوی اخوان المسلمین مصر توسط مودودی و طرفداران آن و نیز تأکیدات مودودی بر تأسیس دانشگاه اسلامی، و نقدهای مودودی (۱۹۰۳ تا ۱۹۷۹ م)، اقبال لاهوری (۱۸۷۳ تا ۱۹۳۸ م) و دیگر متفکران اسلامی این سرزمین بر تمدن غرب و نیز از وضعیت بحرانی مسلمانان در جهان، نمونه‌هایی از آن می‌باشد.

در این مقاله با نظر به سابقه طولانی اسلام‌گرایی در شبه قاره هند، بویژه پاکستان، دیدگاه ضیاءالدین سردار از متفکران معاصر پاکستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. درباره علت انتخاب دیدگاه او می‌توان به اهمیت توجه سردار به مواردی چون: تبارشناسی پدیده شرق‌شناسی غربیان، تلاش او برای احیای نگرش‌های تاریخی در مسلمانان به منظور اجتناب از تکرار اشتباهات بزرگ، تأکیدات خاص او در باز تعریف واژگان اصیل اسلامی در رجوع به قرآن و سنت، ارایه الگوهایی از متفکران بزرگ اسلامی گذشته، برای بازسازی اندیشه اسلامی و نیز اسلامی‌سازی علم، بیان تعریفی جدید از علم در قالب یک سنت و فرهنگ که دارای تعامل با دیگر متغیرهای اجتماعی است و نیز ارایه راهکار عملی برای اسلامی‌سازی علم اشاره کرد. علاوه بر این، میزان و عمق آگاهی او از سنت دینی اسلامی و نوع نگاهش به آینده نیز آشکار می‌گردد.

کلیاتی درباره سردار

سردار، متولد ۱۹۵۱م، در پاکستان است و دیدگاه‌های قابل توجهی درباره مسایل فکری و علمی جهان اسلام معاصر، و به خصوص علم اسلامی دارد. دیدگاه‌های او و تنی چند از همفکرانش، چون: منوراحمد انیس، مریل وین دیویس و پرویز منصور، تحت عنوان گروه فکری اجمالی معروف است که البته در این گروه، سردار، برجسته‌ترین فرد و مفسر دیدگاه‌های آن‌ها می‌باشد و طرح دیدگاه‌ها درباره علم اسلامی یکی از مسایل و دغدغه‌های اصلی این گروه، بویژه سردار است.

علاوه بر این، سردار از فعالان عرصه علمی، فکری و سیاسی پاکستان و برخی کشورهای اسلامی، چون عربستان است که با برخی نهضت‌های اسلامی، چون اخوان المسلمین مصر و جماعت اسلامی پاکستان دارای ارتباطاتی بوده و احتمالاً هنوز نیز هست و با آرای متفکران معاصر اصلاح طلب جهان اسلام، از جمله سید قطب، مودودی، حسن‌البناء و غیره هم‌آشنایی لازم را دارد و دیدگاه‌های خاص خود را در تأیید یا نقد آنان بیان می‌کند.

سردار به واسطه علاقه به مسایل علمی، فلسفی و فکری مسلمانان عصر حاضر، در این زمینه کتاب‌های چندی نوشته است، که برخی از آنها عبارتند از: ۱. علم، تکنولوژی و پیشرفت در جهان اسلام، ۱۹۷۷، ۲. آینده تمدن اسلامی، ۱۹۷۹، ۳. اعجاز پول‌سازی: علم، ارزش‌ها و محیط زیست در اسلام و غرب، ۱۹۸۴، ۴. ساختار نظام‌های معرفت در جهان اسلام، ۱۹۸۸، ۵. چگونه ما می‌توانیم؟ ۱۹۹۱.

سردار از متفکرانی است که اهمیت و نقش تکنولوژی و علم در جهان مسلمانان را حیاتی می‌داند و در طرح‌های خود برای آینده‌اندیشی، این مسأله را اساس کار خود قرار داده است.

دیدگاه‌هایی درباره اسلام و علم

سردار هم به ویژگی‌های کلی اسلام، به عنوان یک دین کامل برای تأمین سعادت انسان نظر دارد و هم با وجود این امر، به وضعیت فعلی مسلمانان در جهان نظر دارد، به خصوص تقابل و دشمنی غرب با اسلام را یکی از بحران‌های اساسی معاصر مسلمانان تلقی می‌کند.

او در درجه اول بر دشمنی غرب با اسلام، و اولویت خطر اسلام برای تمدن غرب تأکید دارد، و دشمنی غرب را نه تنها در موارد اقتصادی، سیاسی و نظامی، بلکه در مسایل فکری و علمی نیز می‌داند (سردار، ۱۹۸۴، ص ۱). سردار دشمنی فوق را به ریشه‌های تاریخی آن نسبت

می‌دهد که غرب از قدرت‌گیری اسلام و جامعه مسلمانان وحشت داشته و هنوز هم دارد، در حالی که، در دید سردار، آنچه غرب را به این قدرت علمی و تکنولوژیکی رساند، اسلام بود، زیرا علم، زیادتر از غرب، در جوامع اسلامی رشد کرد و این اسلام بود که با تشویق مسلمانان به علم آموزی زمینه توسعه و حتی انتقال آن را به غرب به وجود آورده است. به بیان دیگر، در دید سردار، علم و دانش نزد مسلمانان دارای ویژگی‌های دینی بود، ولی زمانی که به دست غربیان افتاد، بویژه از دوره روشنگری به بعد، دارای ویژگی سکولار و ضد دینی گردید. به گفته سردار: «در حالی که، علم فی‌نفسه خنثی است، به وسیله ما می‌تواند سکولار یا اسلامی گردد. رویکرد اسلامی حدود ذهن و عقل انسان را می‌شناسد و تصدیق می‌کند که هر معرفتی صفتی از خدا است» (سردار، ۱۹۸۹، ص ۲). یعنی، در دید سردار، علم فی‌نفسه ویژگی دینی یا غیر دینی ندارد، بلکه این انسان است که به عنوان فاعل شناسا، به آن خصلت مورد نظر خود را می‌دهد. بنابراین، سردار بر تأثیرگذاری‌های رویکردها و ذهنیات انسان به عنوان فاعل علم، بر آن تأکید دارد و به همین دلیل، با توجه به ویژگی‌های الهی دین اسلام، ماهیت علم و معرفت اسلامی را به کلی متفاوت از غربی می‌داند. از این رو، تأکید دارد که علم اسلامی بایستی توسط کسانی تحقیق و جستجو گردد که با پیش‌فرض‌های اسلامی کار می‌کنند (سردار، ۱۹۸۹، ص ۳).

در این زمینه سردار بر ضرورت توجه به معانی دقیق واژگان در پرتو اندیشه اصیل اسلامی توجه دارد، زیرا او بر آن است که به واسطه کامل بودن اسلام، هر واژه‌ای دارای معنا و محتوای خاصی در درون این چهارچوب دینی است، برای مثال، دیدگاه او درباره واژه «علم» در متن اسلام این است که معنای جامع و کامل «علم» در چشم‌انداز مسلمانان، درست از آغاز اسلام شکل یافته است. اسلام واقعاً تحقیق و پژوهش معرفت را یک وظیفه دینی قرار داده است، که بر این اساس و برای اینکه یک مسلمان عمیقاً مسلمان باشد، بایستی در تولید، انتشار، معرفی و حفظ معرفت دارای نقش فعالی باشد. علاوه بر این، مفهوم «علم» یک مفهوم محدود و نخبه‌گرا نیست. «علم» دانش و معرفت گسترده‌ای است که در انحصار هیچ فرد، طبقه، گروه یا جنس خاصی نیست. آن چیزی نیست که تنها مورد تعهد برای عده‌ای خاص باشد، و اکثریت جامعه از آن فارغ باشند، علم به حوزه خاصی از تحقیق یا رشته خاصی محدود نیست، بلکه تمامی ابعاد آگاهی انسان و کل طیف پدیدارهای طبیعی را در بر می‌گیرد (سردار، ۱۹۸۸، ص ۲۱).

بنابراین در دید سردار، گستره قلمرو علم و معرفت که او آن را منطبق بر اسلام می‌داند،

ماهیت جدیدی از علم را آشکار می‌سازد که غیر از علم به معنای امروزی^۱ است و اینکه اولین گام، اقدام سردار برای اسلامی کردن علم است. به بیان دیگر، باز تعریف واژگان مفهومی ما و رجوع به ریشه‌های اسلامی آنها، برای درک درست از دانش اسلامی، نزد سردار دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. از این‌رو، یکی از اصول کار او بازگشت به منابع و چهارچوب‌های اسلامی برای درست معنی کردن واژگان به کار رفته در حوزه‌های گوناگون معرفت است. او در این زمینه به ضرورت بازتعریف واژه‌های زیادی تأکید دارد که برخی از آنها عبارتند از: توحید، خلیفه، عبادت، حلال، حرام، عدل، ظلم، دعوت، مستحب، معروف، مکروه و غیره. نکته مهم در این بازتعریف و در واقع بازسازی معانی واژگان اسلامی، نزد سردار، لزوم مراجعه به شریعت و استفاده از اجتهاد دینی است (سردار، ۱۹۹۶، ص ۲۴). زیرا تنها با این کار است که می‌توان ضمن فهم درست معنای واژگان، ارتباط آنها را با دانش و معرفت انسانی فهمید. برای مثال، سردار واژه توحید را در نظر می‌گیرد و بر آن است که فهم دقیق و جامع این واژه، تمام معرفت انسانی را تحت پوشش قرار می‌دهد، زیرا کلمه توحید نشانه وحدت میان انسان‌ها و طبیعت، و میان معرفت و ارزش است، و واژه خلیفه در ارتباط دینی و ایدئولوژیکی با توحید است، زیرا معنی واژه خلیفه آن است که انسان‌ها مستقل از خدا نیستند، بلکه در مقابل خدا برای اعمالشان و حتی در مورد علم و فن‌آوری مسؤول و پاسخ‌گو هستند (همان، ۱۹۸۴، ص ۷).

بنابراین، سردار بر آن است که واژه‌های اسلامی و تعریف درست آنها از چشم‌انداز اسلامی، معنایی را به دست می‌دهند، که بر اساس آن می‌توان آنها را به قلمرو علم و معرفت وارد ساخت. با این دیدگاه، او تلاش دارد تا معانی واژه‌های دیگر اسلامی که دچار فراموشی یا تحریف شده‌اند را بازسازی کند، و به واژه‌هایی چون زهد، زاهد، حدیث، رهبانیت، صوفی، مراقبه و غیره نیز اشاره دارد.

نکته دیگر در این‌جا، تعریف خاصی است که سردار از «مسلمان بودن» ارائه می‌دهد، و آن در ارتباط خاص با واژه‌شناسی اسلامی است. در نزد سردار مسلمان بودن به معنای تعهد به جهان و فهم آن، تغییر و اصلاح آن است، نه صرف جدایی از جهان و درصدد تسخیر آن بودن، که اساس کار مدرنیته است. سردار این را یک دیدگاه قرآنی می‌داند که براساس آن فهم قرآن محدود به شرایط زمانی و مکانی نیست، بلکه جهان شمول می‌باشد (استنبرگ، ۱۹۹۶، ص ۵۷). به بیان دیگر، در دیدگاه قرآن، جهان طبیعت ضمن اینکه برای انسان دارای ارزش و اهمیت معنوی

است، انسان برای شناخت عظمت خلقت خدا و نیز بهره‌وری از مواهب الهی، این اجازه را دارد تا آن را مورد مطالعه و تغییر و استفاده قرار دهد. در عین حال که حفظ طبیعت نیز وظیفه اساسی اوست. ولی در اندیشه مدرن، طبیعت به عنوان ابژه در مقابل انسان است و تلاش او عمدتاً برای تمتع بیشتر از آن می‌باشد که با در نظر نگرفتن ملاحظات دینی، یعنی اهمیت معنوی طبیعت برای بسترسازی تعالی حقیقی انسان، یکی از نتایج عملکرد انسان مدرن، تخریب آن است.

نقد مدرنیته و علم جدید غرب

یکی از مشغله‌های اصلی سردار، نقد مبانی، اصول و نتایج مدرنیته به‌عنوان اصلی‌ترین مشخصه تمدن غرب می‌باشد که این امر به بحران در میان مسلمانان و علم اسلامی در جهان معاصر ارتباط دارد. سردار در این زمینه، ابعاد فلسفی، سیاسی، دینی، علمی و ... تمدن غربی را مورد نظر دارد و در این نگاه نقادانه، بر سکولاریسم به عنوان ریشه مدرنیته، و اهمیت شرق‌شناسی در غرب تأکید خاص دارد. بحث او را درباره نقد مدرنیته با بررسی دیدگاهش درباره شرق‌شناسی غربیان آغاز می‌کنیم، زیرا این مسأله ریشه‌های نگاه غربیان به شرق، به خصوص اسلام، چگونگی شکل‌گیری و ماهیت تمدن غربی، و علل هراس غربیان از شرق، بویژه اسلام را نشان می‌دهد.

شرق‌شناسی غربیان

شرق‌شناسی، عنوان کتاب مستقلی است که سردار نوشته و در آن ابعاد گوناگون این مسأله را بررسی کرده است، او ابتدا می‌خواهد که هسته، ماهیت و خاستگاه شرق‌شناسی را آشکار سازد. لذا می‌گوید: «شرق‌شناسی به مثابه سنتی علمی به مطالعه تمدن‌های آسیایی، شناسایی، ویرایش و نشر و تفسیر متون بنیادین این تمدن‌ها، و انتقال این سنت علمی با سلسله‌ای از اساتید و دانشجویان از نسلی به نسل دیگر می‌باشد. کانون توجه این سنت عمدتاً اسلام بود و مطالعات اسلامی یکی از شاخه‌های اصلی شرق‌شناسی شد. سردار تأکید می‌کند که شرق‌شناسی یک پدیده علمی و جستجوگر خالصانه برای غربی‌ها نیست تا ماهیت و بالاحص عظمت شرق را دریابند، بلکه آن، نگرش و ایدئولوژی جهت‌دار غربیان برای شناخت، تسخیر و رویارویی با شرق، بالاحص اسلام است. بر این اساس، شرق‌شناسی حرکتی به سوی شرق برای هضم خطرات احتمالی آن است، به گفته او: «شرق‌شناسی به سنتی بسته و متکی به خود مبدل شده،

که پرخاشگرانه در مقابل همه انتقادات داخلی و خارجی مقاومت ورزیده است. به نظامی اقتدارطلب مبدل شده که امروز هم مانند اعصار استعماری در حال شکوفایی است» (سردار، ۱۳۸۶، ص ۱۱).

با ملاحظات فوق، سردار، در شرق‌شناسی غربیان، اسلام را مهم‌ترین مسأله برای آنها می‌داند، یعنی در حالی که اسلام ضمن تأیید مسیحیت و تأکید بر تکریم اهل کتاب و همزیستی با آنان، که از آموزه‌های اساسی آن است، از حدود یکصد سال پس از ظهور آن به یک مسأله حاد و سیاسی خطیر برای جهان غرب و مسیحیت تبدیل گردیده است. از این‌رو شرق‌شناسی که ریشه در قرون گذشته دارد، به مثابه منطق مواجهه با چالش اسلام به وجود آمده است (سردار، ۱۳۸۶، ص ۳۰).

سردار پایه‌گذار شرق‌شناسی را یوحنا دم‌شقی، متوفی ۷۴۸م، عالم مسیحی و دوست نزدیک یزید، خلیفه اموی می‌داند، که او اسلام را دینی کفرآمیز، خانه کعبه را در مکه به عنوان بت، و حضرت محمد(ص) را فردی بی‌دین اعلام می‌کرد. او درباره ارتباط جنگ‌های صلیبی با این مسأله می‌گوید که جنگ‌های صلیبی بدون وجود اسلام قابل تصور نبود. به همان میزان که مضمون جنگ‌های صلیبی وارد افکار غربیان شد، به همان‌سان، عناصر مخالفی از دین اسلام به افکار آنها وارد گردید. سردار می‌گوید که در دید صلیبی‌ها، محمد ساحری بود که کلیسا را در آفریقا و مشرق زمین ویران کرده بود. او با دادن وعده بی‌بندباری جنسی به مرتدین، آنها را به دین منحط خود جلب کرده است (سردار، ۱۳۸۶، ص ۳۴). سردار چنین ویژگی شرق‌شناسی غربیان را، سوء فهم عامدانه و تجاهل آگاهانه‌ای می‌داند که ناشی از روح ویران‌گر شرق‌شناسان غربی است و آنها با وجود آگاهی یافتن از ماهیت تمدن‌های شرقی، به ویژه اسلام، همچنان به دشمنی تاکید دارند. لذا می‌گوید، شرق‌شناسی از آنچه انسان غربی آرزومند داشتن آن است، و نه آنچه می‌تواند بداند، تشکیل می‌شود (سردار، ۱۳۸۶، ص ۳۲).

سردار سپس در نقد کلی بر شرق‌شناسی، با استفاده از دیدگاه تیبای، یکی از محققان عرب، در آشکار ساختن مشکلات اساسی شرق‌شناسی غربیان آن را چنین بیان می‌کند (سردار، ۱۳۸۶، ص ۸۹):

۱. شرق‌شناسی جدید، با وجود پیشرفت‌های آکادمیک، همچنان اتکای جوهری بر تصویرهای قرون وسطایی از اسلام دارد. فقط لباس‌های کهنه را کنده تا پوششی جدید بر تن کند. نمونه‌های تداوم ایده‌های کهن نه فقط راجع به قرآن و محمد(ص)، بلکه حتی راجع به آرای کاملاً منطقی مربوط به کلام، فقه و تاریخ اسلامی فراوان است.

۲. علمای شرق‌شناس فاقد یک تفکر واضح و روشن، موازین بی‌طرفانه، و حداقل نزاکت، تساهل و اعتدال در قبال دیدگاه‌های اسلامی‌اند. در بیش‌تر موارد تعلقات دینی و سیاسی شرق‌شناسان به قضاوت‌های عالمانه‌شان غالب می‌آید.

۳. هیچ دلیل روشن یا قانع‌کننده‌ای در آثار قطور شرق‌شناسان راجع به منابعی که اسلام از انجیل یا کتب یهودی اخذ شده، به چشم نمی‌خورد، از این نظرگاه، اظهارات شرق‌شناسان تعمیم‌های مبهم اثبات نشده است. علم شرق‌شناسی اندکی بیش از فرایندهای عالمانه تولید‌گفتمان‌های حدسی در باب توضحات است.

خلاصه اینکه، شرق‌شناسی پاره‌ای ضروری از تمدن غربی است که ضمن دست‌یافتن به دست آوردهای تمدنی دیگران، در صدد تصویرسازی خودخواهانه از دیگر تمدن‌ها و در صورت نیاز وارونه جلوه دادن آنهاست. که این امر حتی امروزه درباره تمدن اسلام در غرب جاری می‌باشد. البته می‌توان برخی تلاش‌های صادقانه و حقیقت‌جویانه برخی از شرق‌شناسان غربی را نیز در نظر داشت که تلاش آنها در معرفی ابعاد معنوی، عرفانی و علمی اسلام قابل توجه و تقدیر است. برای نمونه، تلاش‌های متفکرانی چون هانری کربن، نیکلسون، ماری شیمل و چیتیک قابل ذکر است.

سکولاریسم غربی

نکته دیگر سردار در نقد غرب، ضمن تأکید بر دشمنی غرب با اسلام که دارای ریشه‌های تاریخی و ایدئولوژیک است، تمرکز بر مبانی و اصول تمدن و فرهنگ غربی است. در این زمینه، سکولاریسم دارای جایگاه و اهمیت خاصی برای سردار است. او ابتدا سعی دارد تا سکولاریسم را ریشه‌یابی و معنی نماید. در دید او، سکولاریسم وجه منفی تمدن غربی است که تقریباً معادل با الحاد می‌باشد و فروپاشی اخلاقی را نیز در پی دارد. که به همین دلیل سردار، سکولاریسم، یعنی نفوذ اندیشه سکولاریستی در جامعه مسلمانان را، زمینه ساز و علت اصلی سقوط فکری و تمدنی آنان می‌داند (سردار، ۱۹۹۱، ص ۸۸).

از سوی دیگر، سردار با تحقیق تاریخی در ریشه‌های علم غربی، نشان می‌دهد که ریشه‌های سکولاری آن در انقلاب روشنگری و صنعتی نیست، بلکه در عصر روشنفکری است که در آن، انسان غربی تلاش داشت تا عقل خود را اساس و محور هر چیزی قرار دهد، و به همین دلیل است که علم غربی و تکنولوژی حاصل از آن، یعنی دست آوردهای صنعتی، در ارتباط مستقیم

با ارزش‌ها و الگوهای عصر روشنگری می‌باشد که در تقابل و تضاد با ارزش‌های اسلامی است (همان، ۱۹۷۷، ص ۲۸). بر این اساس، سردار و همفکران او در گروه اجمالی، با ساختار و کلیت نهضت پوزیتیویسم مخالفت می‌کنند.

نقد علم کوهنی

در این زمینه دیدگاه‌های خاص سردار درباره توماس کوهن^۱، به خصوص کتاب ساختار انقلاب‌های علمی او دارای اهمیت خاصی است. سردار در کتاب خود، «توماس کوهن و جنگ‌های علم»، دیدگاه کوهن را درباره ساختار انقلاب‌های علمی توضیح، تبیین و نقد می‌کند. او بیان می‌کند که کوهن علم را از چشم‌انداز یک مورخ حرفه‌ای می‌نگرد. او موضوعات مهم را با تحلیل تجربی و عینی بررسی می‌کند، مثلاً علم حقیقتاً در کنش واقعی‌اش چیست؟ وی در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی استدلال می‌کند که دانشمندان ماجراجویان جسوری نیستند که حقایق جدید را کشف کنند، بلکه آنها حل‌کنندگان معما هستند که درون جهان‌بینی تثبیت شده‌ای کار می‌کنند (سردار، ۱۳۸۵، ص ۲۴).

سردار توضیح می‌دهد که کوهن در نظریه خود، هویت علم را به عنوان یک معرفت مطلق رها از شرایط اجتماعی و فرهنگی باطل می‌سازد و نشان می‌دهد که تحقیق علمی به مثابه محصولی از تعامل مرکب جامعه تحقیقاتی، محیط آن و سنت اقتدارگرایانه آن می‌باشد، یعنی در کل فرایند تحقیق، هیچ مرحله‌ای وجود ندارد که در آن «منطق» و «فرد» تنها معیارهایی برای پیشرفت‌های دانش علمی محسوب شوند (سردار، ۱۳۸۵، ص ۲۸). بر این اساس، او کوهن را آغازگر مرحله جدیدی در ایدئولوژی علم می‌داند که نظریات او حتی واکنش‌های پوپر، لاکاتوش و فایرابند را برانگیخت، و نیز می‌گوید که دیدگاه کوهن نشان داد که چگونه در یک تمدن، علم عمل می‌کند، اما می‌توان این دیدگاه را نیز طرح کرد که سایر تمدن‌ها نیز می‌توانند با الگوهای خاص خود، روال و رویه‌ها و انواع گوناگون علم خاص خود را داشته باشند، که سردار اولین طرح‌کننده این دیدگاه را سیدحسین نصر در سال ۱۹۷۸م در جهان اسلام می‌داند. نصر بیان می‌کند که آنچه که علم غرب را «غربی» می‌سازد، همانا مفهوم آن از طبیعت است، یعنی این تصور که طبیعت فقط برای نفع انسان وجود دارد و باید آن را تسخیر و تصرف کرد. در مقابل، در اسلام طبیعت امانت مقدسی است

1. Thomas Kohn

که باید با احترام، ستایش، بارور و مراقبت شود (سردار، ۱۳۸۵، ص ۴۰).

در اینجا نقد سردار بر تمدن غربی آن است، که دست‌آورد‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر را به رسمیت نمی‌شناسد، و تاریخ‌های علوم غیرغربی را عمدتاً در خارج از تاریخ عمومی علم قرار می‌دهد و علم غربی را اساس تاریخ‌نویسی علم می‌داند (سردار، ۱۳۸۵، ص ۴۶). در این زمینه، سردار، دیدگاه‌های کوهن مبتنی بر تأثیرپذیری علم از سنت‌ها، باورها، اجتماع و غیره را چندان اساسی و واقعی تلقی نمی‌کند، و می‌گوید: «کوهن در حالی که تلاش می‌کرد تا ماهیت مشکل‌آفرین علم را به عنوان فرایندی تاریخی نشان دهد، اما نسبت به حفظ خلوص درونی آن و ایمان به اصول سامان دهنده آن بسیار علاقه‌مند بود» (سردار، ۱۳۸۵، ص ۴۹). لذا استدلال می‌کند که اگر علم می‌توانست خود را از طریق انقلاب‌ها، اصلاح کند، چه نیازی به مداخله در آن از بیرون بود؟ بدین‌سان، از استدلال‌های کتاب ساختار انقلاب‌های علمی در جهت طرد نیروهای اعتراضی، مانند مذهب، اخلاق و الهیات به خوبی استفاده شده است. در نتیجه، کوهن به ابزاری برای به حاشیه راندن کلیه منتقدانی که مخالف نقش روزافزون علم در مجموعه‌های مختلط صنعتی - نظامی بودند تبدیل شده است (سردار، ۱۳۸۵، ص ۴۹). به بیان دیگر، تأکید کوهن بر عوامل بیرونی علم باعث گردیده تا علم مدرن با دستاویزهای گوناگون مورد سوء استفاده قدرت‌مداران و صاحبان ثروت و سیاست قرار گیرد تا آنها از این امکان برای تأمین اهداف خود استفاده نمایند.

سردار در نهایت، در تحلیل خاص خود می‌گوید: «علم صرفاً آن چیزی که واقع‌گرایان و آرمان‌گرایان ادعا می‌کنند نیست، ویژگی ایدئولوژیک و ارزش پرورده علم قطعاً بی‌پشت و پناه رها شده است. اما صرفاً این پرسش مطرح نیست که الزامات سیاسی قدرت، منابع سرمایه‌گذاری، گزینش مسایل، معیارهای گزینش مسایل، و نیز نظام‌های ارزشی و پیش‌دآوری، چگونه، حتی بر خالص‌ترین علم، تأثیر می‌گذارند، یا این مسأله مطرح نیست که می‌توان تعهدات ارزشی را در قلب شیوه علمی پیدا کرد، بلکه بیش‌تر این پرسش مطرح است که اکنون علم چگونه با مخاطرات و عدم قطعیت‌ها ملازم است. بخش اعظم علم معاصر دیگر علم عادی به مفهوم کوهنی نیست، علم نمی‌تواند برای انبوهی از موضوعات معاصر پاسخ‌های سریع و موثق ارائه دهد... آن الگوی قدیمی علم که اطمینان و قطعیت به ارمغان می‌آورد، دیگر مطرح نیست. علم وارد مرحله پساعادی شده است که در آن ارزش‌ها در معرفی بُرد و باخت سنگین و تصمیمات فوری هستند» (سردار، ۱۳۸۵، ص ۵۳). در دید سردار، شرایط علم پساعادی علم را ملزم

می‌سازد که حدود و ثغور خود را گسترش دهد تا فرایندهای مختلف اعتبارسنجی، نگرش‌ها، و انواع دانش را دربرگیرد. این علم به ویژه ملزم است که شکاف میان تخصص علمی و نگرانی‌های مردم پر شود. بنابراین علم پسا‌عادی به گفتمانی در میان کلیه ذی‌نفع‌های یک مسأله، مثلاً دانشمندان علوم تجربی و علوم اجتماعی، روزنامه‌نگاران، اعضای فعال هر تشکل و خانه‌دارها، صرف نظر از صلاحیت‌ها و وابستگی‌های آن تبدیل می‌شود (همان، ص ۵۴).

ویژگی‌ها و فرایندهای اسلامی سازی علم

همان‌طور که گفته شد، توجه خاص سردار و همفکران او، در اسلامی سازی، به رجوع به شریعت و سنت اسلامی است و در این کار بازتعریف واژه‌ها و مفاهیم اساسی اسلامی نیز دارای اهمیت خاص خود است، یعنی بازتعریف دوباره و موسع علم راه‌گشا و کاربردی می‌باشد، لذا سردار در تعریف دیگر خود می‌گوید: «در واقع علم می‌تواند به عنوان دستگاهی از فعالیت‌های انسانی ملاحظه شود، اگر چه ممکن است افراد بسیاری با این تعریف موافق نباشند. برای عده‌ای، علم صرفاً یک روش، یک روش‌شناسی عینی برای تشخیص واقعیت‌های قابل آزمون است. برای عده‌ای دیگر، علم یک دستگاه منسجم و بدنه در حال رشد معرفت عمومی است که از اطلاق جمعی آن متدولوژی نتیجه شده است. ما علم را به عنوان ترکیب پیچیده‌ای از تمام سه دیدگاه فوق در نظر می‌گیریم. بلکه علاوه بر آن، ما همه ابعاد علم را در نظر می‌گیریم تا متمایل به ارزش باشد و علم به عنوان یک فعالیت فرهنگی تلقی گردد، یک فعالیتی که به وسیله جهان‌بینی فاعل شناسایی شکل می‌یابد» (سردار، ۱۹۷۷، ص ۲۱).

پس در دید سردار، علم یک دانش تجربی حاصل شده به روش تجربی نیست، بلکه معرفتی تنیده شده با همه دیدگاه‌ها، سنت‌ها و فرهنگ‌های بشری می‌باشد. حال با این تعریف نزد سردار، اگر بایستی علم اسلامی تحقق یابد، ضروری است که آن، به عنوان فعالیت فرهنگی در نظر گرفته شود که توسط ایده‌ها، ارزش‌های کلی، سنت‌ها و جهان‌بینی‌ها شکل گرفته است که در این فرایند، دانشمندان، به عنوان حاملان علم، دارای بیش‌ترین نقش هستند (سردار، ص ۲۸). به بیان دیگر، از منظر سردار، علم و روش‌شناسی اسلامی بایستی مبتنی بر فرضیاتی باشد که درباره ارتباط میان انسان‌ها و طبیعت، رویکرد کاملاً متفاوتی ارائه دهد که در آن مفهوم کلی معرفت مندرج باشد.

رجوع به سنت و شریعت

از آنجا که، در دید سردار و همفکران او، اسلام یک دین و سنت دینی زنده است، علم اسلامی بایستی در چهارچوب فرهنگ اسلامی تعریف و بازسازی گردد، زیرا سردار تأکید دارد که اسلام فرهنگی است با گرایش و دیدگاه عقلی و جهان‌بینی کامل که زنده بودن و کارایی دایمی از ویژگی‌های اساسی آن است. بر این اساس می‌توان گفت فرهنگ اسلامی به مثابه تجلی و آشکارسازی وضعیتی است که در آن، انسان‌ها در یک فضا و سنت اسلامی زندگی می‌کنند. پس اسلام دارای ارتباط ذاتی با سنت است و این دو قابل تفکیک از هم نیستند، که البته، در این جا سنت به معنی صرف پای بندی، بدون تأمل عقلانی، به باورهای گذشته نیست، بلکه جهد عقلی، یعنی اجتهاد، از ویژگی‌های اساسی آن است که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای جدید باشد (همان، ص ۵۱). بنابراین می‌توان گفت در دید سردار، اهمیت و اولویت قرآن، سنت و شریعت در اسلامی‌سازی دانش آشکار می‌شوند (همان، ۱۹۸۹، ص ۱۵۵). برای نمونه؛ در زمینه نقش الگویی مفاهیم قرآنی و دینی، می‌توان به اهمیت توحید در قرآن و نقش آن در شکل‌دهی به معرفت و علم توجه داشت. منور احمد انیس، از همفکران سردار، در این زمینه بر آن است که: «یکی از پیشرفته‌ترین، کامل‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیمی که در قرآن موجود است، مفهوم علم است. در واقع، اهمیت آن نسبت به توحید، در مقام دوم است، که آن مفهوم اصلی و بنیادی قرآن است. اهمیت توحید در این واقعیت آشکار است که قرآن ریشه آن و اشتقاق آن را حدود هشت بار ذکر کرده است که ایده علم منتج از جهان‌بینی اسلامی را از دیگر جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها متمایز می‌سازد. هیچ یک از جهان‌بینی‌های دیگر جستجوی معرفت را به عنوان یک مسؤولیت اجتماعی و فردی طرح نمی‌کنند و پژوهش اخلاقی و دینی را همچون یک عبادت نمی‌دانند. بنابراین، علم به مثابه نماد و ویژگی فرهنگ و تمدن اسلامی است. در تاریخ تمدن اسلامی، مفهوم علم در درون تمام طبقات جامعه نفوذ کرد و خودش را در تمام تلاش‌های عقلانی آشکار نمود. هیچ یک از تمدن‌های دیگر تاریخی، این مفهوم از علم را با چنین وسعتی پذیرا نشدند و آن را با چنین شدتی تعقیب نکردند (انیس، ۱۹۹۱، ص ۱۰).

سردار و همفکران او، در تأکید بر محوریت سنت و شریعت تلاش دارند، تا نمونه‌ها و مصداق‌های واقعی آن را نیز نشان دهند، که در زمینه اجتماعی، سردار به مدینه‌النبی پیامبر به عنوان الگوی جامعه اسلامی اشاره دارد. در دید او این ایده که شرایط زمان حضرت محمد(ص) در مدینه‌النبی شکل مطلوبی را برای ساختن جامعه داراست، می‌تواند یک الگوی مناسب باشد،

لذا سردار بر آن است که مدل حضرت محمد(ص)، به واسطه تطبیق با الگوهای قرآنی و اسلام واقعی و شریعت، قادر به رویارویی با چالش‌های جدید و شکل دادن مدلی برای جوامع معاصر می‌باشد (سردار، ۱۹۸۵، صص ۲۳۱ و ۲۳۳).

استفاده از دیدگاه‌های غزالی و ابن خلدون

در تاریخ اسلام و فرهنگ اسلامی تأکید سردار در رجوع به آرای متفکرانی چون بیرونی، خوارزمی، به خصوص غزالی و ابن خلدون، برای ساختن جامعه ایده‌آل و اسلامی کردن علم است. او در زمینه معرفت و ابعاد گوناگون آن، توجه خاصی به آرای غزالی دارد که طبق دیدگاه او، معرفت بر سه پایه اساسی مبتنی است: اول، معرفت بر اساس منشأ، که به معرفت وحی شده و وحی ناشده تقسیم می‌گردد. دوم، بر اساس الزام آوری و مسئولیت، که به معرفت ضروری فردی و معرفت ضروری اجتماعی تقسیم می‌گردد. و سوم، بر اساس کارکرد اجتماعی، که به علوم ستودنی و ناستودنی تقسیم می‌گردند (سردار، ۱۹۷۷، ص ۳۰).

سردار تأکید می‌کند که در چهارچوب مورد نظر غزالی، برای معرفت وضعیتی به وجود می‌آید که در آن علم تجربی و علوم انسانی از هم جدا نیستند، بلکه دو ستونی هستند که استحکام حیاتی آنها از استمرار کلی فرهنگ انسانی اخذ می‌گردد. به بیان دیگر، در این چشم‌انداز، معرفت هم ایستا است و هم پویا. یعنی مفهوم معرفت نزد غزالی بر اساس ترکیب معرفت وحیانی و معرفت ناشی از فعالیت‌های انسانی در درون رشته‌های علمی مختلف بنا شده است. سردار این ویژگی را به عنوان بدنه معرفت برای پیشرفت آن می‌داند که در اصول ابدی معرفت اخذ شده از وحی قرار دارد. پس این خیلی مهم است که مسلمانان بفهمند که معرفت وحیانی مبانی تمام علوم انسانی را فراهم می‌سازد (سردار، ۱۹۷۷، ص ۳۰).

البته در دید سردار، این‌گونه معرفت در ارتباط نزدیک با جامعه و نیازمندی‌های مردم است که می‌تواند برای علم نیز اهداف عالی‌تری را در نظر آورد. بر این اساس، غزالی و الگوی او از معرفت در نزد سردار می‌تواند سرمشق اسلامی‌سازی معرفت باشد، زیرا سردار بر این عقیده است که غزالی همچون مسلمانی است که اصول اسلامی وحدت کل معرفت را توصیف می‌کند، یعنی او در کتاب خود، احیاء علوم‌الدین، تلاش دارد تا تمدن اسلامی را مطابق با ایده مبنای اخلاقی و معنوی درست اسلام بازسازی نماید. از این‌رو سردار، غزالی و آثار او را به عنوان منشأ الهام اسلامی‌سازی علم می‌داند و اشاره دارد که متفکران بزرگ معاصر پاکستان،

چون محمد اقبال لاهوری، از غزالی الهام گرفته‌اند، که او بنا کننده معرفت‌شناسی اسلامی است (سردار، ۱۹۸۵، ص ۱۴).

علاوه بر این، سردار می‌گوید که طبقه‌بندی‌های مختلف معرفت که به وسیله علمایی نظیر کندی، فارابی و غزالی ارائه شده‌اند، براساس تقسیمات معرفت توسط علمای مسلمان معاصر چون العطاس، بیگرامی و اشرف انجام شده است، نیست. هیچ تمایزی بین معرفت دینی و معرفت سکولار «در دید متقدمان فوق» نیست. تمام معرفت، اهداف اسلام را گسترش می‌دهد، اهدافی چون توحید و خلیفه، عدالت و مساوات، فهم و برادری که اسلامی هستند (سردار، ۱۹۹۱، ص ۷۷). بنابراین در رویکرد فوق، معرفت یک کل یکپارچه است و در آن صور متفاوت وجود ندارد، لذا می‌توان گفت در دید سردار، معرفت اسلامی، حالتی از معرفت و آگاهی است که بصیرت و فهم او را از اسلام گسترش می‌دهد و در چهارچوب آموزه‌های اسلامی قرار دارد.

متفکر دیگر که در رجوع به گذشتگان توسط سردار اهمیت خاصی دارد، ابن‌خلدون است، او به نقش ابن‌خلدون به عنوان اولین جامعه‌شناس و پدر علم عمران توجه خاصی دارد. در این زمینه، سردار به معانی واژه‌های «عمران» و «عصبت» که اولین‌بار توسط ابن‌خلدون طرح گردیده توجه دارد، و در اثر خود، آینده تمدن اسلامی، برای مطالعه تاریخی جوامع اهمیت زیادی قایل شده، حتی با استناد به برخی آیات قرآن، اولویت آن را نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که ابن‌خلدون در این زمینه دارای نقشی اساسی است تا آنجا که او همچون نقطه عطف در پیشرفت علم تاریخ‌نگاری اسلامی است (سردار، ۱۹۷۹، ص ۱۶۸).

سردار بیان می‌کند که تأثیر ابن‌خلدون باعث گردید تا تاریخ‌نگاری روزشماری، به تلاش برای ملاحظه تاریخ به مثابه آزمون‌پذیری و بصیرت برای کشف دقیق منشأها و علل حوادث تبدیل گردد. ابن‌خلدون موضوع تاریخ را همان جامعه انسانی تعریف می‌کند که تمام حوادث و رویدادها در فرهنگ مادی و عقلانی در آن روی می‌دهد (همان، ص ۱۶۹). که این ویژگی باعث می‌شود تا سردار دیدگاه ابن‌خلدون را به عنوان نقطه شروع درباره چگونگی اصول بررسی تاریخی جوامع مسلمان در نظر گیرد. به بیان دیگر، مطالعه علی و سلسله‌وار رویدادهای تاریخی جوامع، اساس علم جامعه‌شناسی تاریخی است که ابن‌خلدون آن را بهترین راه برای شناسایی علل پیشرفت و پسرفت جوامع می‌داند و سردار نیز برای این روش اهمیت زیادی قایل است.

توجه به واقعیت‌های علم جدید

از سوی دیگر از آنجا که سردار در قرن حاضر زندگی می‌کند، به امکان عملی شدن ایده اسلامی سازی علم نظر دارد، از این رو، به واقعیت‌های عینی علم نیز توجه می‌کند، یعنی اینکه در دو قرن اخیر علم تجربی، بویژه در دیدگاه پوزیتیویستی که به طور کلی معطوف به جهان طبیعت است، دارای قابلیت‌های خاصی بوده است و اینکه در هر حال علم و تمدن غربی دارای وجوه مثبتی نیز هست که اگر واقع‌بینانه در آن تأمل کنیم، بایستی از این قابلیت‌ها استفاده کرد. در نتیجه، سردار در طرح اسلامی سازی علم به اصول و نتایج مهم علم جدید غرب توجه دارد و حتی استفاده از آن را تجویز می‌کند (سردار، ۱۹۸۹، ص ۱۵۷).

سردار در این زمینه تأکید دارد که نتایج حاصل از علم و تکنولوژی جدید تا آنجا که با اصول قرآن منطبق هستند، نه تنها نفی نمی‌شود، بلکه از آنها استفاده نیز می‌شود، یعنی اینکه علم اسلامی بایستی علمی عینی و عقلانی باشد که واقعیت‌ها و ضرورت‌های جهان خارجی را نادیده نگیرد، همان‌طور که اسلام نیز در آغاز ظهور خود، واقعیت دست‌آوردهای علمی، سیاسی، فرهنگی و جز اینها را از تمدن‌های دیگر مورد نظر قرار داد و از آنها برای ساختن فرهنگ و تمدن اسلامی استفاده شایانی برد. بر این اساس می‌توان گفت نگاه سردار و همفکران گروه اجمالی او به علم، یک نگرش واقع‌گرایانه است نه ذهنی، که در این دید: «علم یک روش نظام‌مند و عینی مطالعه طبیعت است، و نتایج آن به طور کلی، قابل اطلاق و تکثیرپذیر هستند. یعنی دو دانشمند با دو فرهنگ متفاوت که پدیداری را با یک معیار مورد مطالعه قرار می‌دهند بایستی به تفسیرهای متفاوت برسند. تفاوت در جاهای دیگر است و نبایستی در مشاهدات عینی و نظام‌مند پدیدارها دخالت داده شوند».

ماهیت و سطوح علم اسلامی

با در نظر گرفتن موارد فوق، سردار برای تعیین ویژگی‌های علم اسلامی تلاش دارد تا برخی پرسش‌های مهم در این خصوص را پاسخ گوید. پرسش‌هایی نظیر: اینکه چگونه یک تحقیق انجام شود؟ چه حوزه‌هایی مورد مطالعه باشد، چگونه این مطالعات به انجام برسند، برای مثال، آیا تجربیات قابل اطلاق به حیوانات هستند و پرسش‌های نظایر آنها وجود دارند، پس علم، به عنوان یک فعالیت انسانی، به طور ایده‌آل برای همه انسان‌ها گشوده است» (سردار، ۱۹۹۱، ص ۸۷). به بیان دیگر، نگرش سردار به علم به عنوان یک فعالیت فرهنگی و انسانی، که در درون یک

سنت شکل می‌گیرد، باعث می‌شود تا او از واژه اجماع در سنت اسلامی نیز استفاده شایانی برد که این واژه دارای ارتباطی خاص با دیدگاه پوپر درباره اجماع دانشمندان در جامعه علمی است. لذا سردار می‌گوید که معرفت و علم از یک سو دارای ماهیت نسبی‌گرایانه و انسانی است و از سوی دیگر، آن، نسبی‌گرایی اخلاقی را به وسیله پاسخ گو کردن علم در مقابل مقولات مفهومی اخلاقی و اجماع و توافق اجتماعی عینی، تعالی می‌دهد. پس ذهنی بودن^۱ علم به وسیله ویژگی اجماع عینی در آن زدوده می‌شود. بر این اساس، سردار اجماع را چنین تعریف می‌کند: «اجماع یک پدیدار عینی است، زیرا آن از ارزش‌های اساسی جهان‌بینی و از نیازهای مادی و نیازمندی‌های یک جامعه ناشی می‌شود. بنابراین اجماع یا توافق اجتماعی بخشی ذاتی از تفکر گروه اجمالی است» (سردار، ۱۹۸۹، ص ۱۵۸).

حال با توجه به کلیه پیش‌گفته‌های سردار می‌توان تعریف و برخی ویژگی‌های علم اسلامی را نزد او یافت، همان‌طور که او خود می‌گوید: «علم اسلامی از نظر ذهنی یک تعهد عینی است. و بر عقلانیت دوراندیشی مبتنی است که عقلانیت انسان را به اصل و سرچشمه عقل اسلام ارتباط می‌دهد و از این رو، معرفت محض را همراه با معرفت اخلاقی تحلیل می‌کند. ذهنی بودن علم اسلامی، همان عینی بودن آن است، زیرا بر برخی مقولات عقلانی اسلامی چون خلیفه، عدل، حلال، حرام، استصلاح، تقوا، و مفاهیم بسیاری دیگر از قرآن و شریعت متکی است که در آن، ابعاد معرفت‌شناختی وجود دارند و بر اجماع جامعه و مدنیت اسلامی، یعنی امت مبتنی است. علم اسلامی روش‌های خود را در تطابق با پرسش‌هایی به کار می‌گیرد که آنها می‌خواهند تا مشکلات طرح شده را حل کنند و نیازها را برآورده سازند. علم اسلامی یک علم کلی است، نه به خاطر اینکه اسلام فی‌نفسه یک دین کلی است، بلکه به دلیل اینکه علم اسلامی در عقلانیت و متدولوژی و کار تجربی و آزمایشی ریشه دارد و عینی است و می‌تواند توسط مردم در همه فرهنگ‌ها تکرار شود. ماهیت و محتوای علم اسلامی مبانی متافیزیکی و معرفت‌شناختی آن را نشان می‌دهند. همان‌طور که نیازمندی‌ها و دغدغه‌های مسلمانان را نمایان می‌کنند. و نه تنها برای کشف حقایق مطلق، بلکه برای ترسیم و ارایه تفسیر آنها و تأکید بر طبیعت پیچیده و ارتباط ذاتی حقیقت جستجو می‌کند. بنابراین، نهایتاً اینکه، این گونه علم، یک عبادت و راهی به تکریم خدا و رفعت مقام انسان است، هم چنین راه نظام‌مند و ساختاری حل مشکلات مادی و طبیعی و تأمین نیازهای جامعه و افراد نیز می‌باشد» (سردار، ۱۹۸۹، ص ۱۶۳). بنابراین علم اسلامی

می‌تواند ترکیبی مطلوب از سنت‌های اجتماعی، فرهنگی و فرایندهای رفتاری باشد، که هدف آن ایجاد یک اجماع در جامعه و به دست دادن اهمیت اجتماعی کار علمی است. این‌گونه اجماع می‌تواند پایه و اساس علمی باشد که دارای ارزش فرهنگی است و به دیگر حوزه‌ها در جامعه اسلامی نیز مرتبط می‌باشد. با وجود این، سردار علم اسلامی را دارای هشت ویژگی و سطح می‌داند که به طور مختصر عبارتند از (همان، صص ۱۶۴ و ۱۷۲).

معرفت شناسی: مسلمانان نیازمند معرفت‌شناسی معاصر اسلامی هستند. ساختار چنین معرفت‌شناسی، تاکنون عمیق‌تر از آنچه غزالی ارائه داده، نبوده است. هر رشته علمی نیاز دارد تا به منظور اینکه زمینه‌های اشتراک و نیز اختلاف آن با دیدگاه غزالی تعیین گردد، مورد بررسی قرار گیرد.

روان‌شناسی: مسلمانان اگر می‌خواهند علم اسلامی به تحقق برسد، بایستی روش کاربردی را بیابند. مسلمانان نیاز دارند تا روش‌های جاری علم جدید را مطالعه کنند تا روش‌های جایگزین را تولید کنند. یکی از سؤالاتی که مسلمانان بایستی خودشان جواب دهند، برای نمونه این است که: چگونه ما می‌توانیم شریعت را به مثابه روش‌شناسی حل مشکلات و به عنوان بنایی برای انتخاب‌های اخلاقی دوباره در دست بگیریم؟

تاریخ: در دید سردار، تاریخ حوزه فراموش شده‌ای است، با وجود این واقعیت که پاسخ بسیاری از مشکلاتی که مسلمانان امروزه با آن مواجه هستند، در تاریخ قابل‌بازیابی است. تاریخ علم و تکنولوژی اسلامی بایستی دوباره بازخوانی شود. سردار بر این باور است که ما نیاز داریم تا بفهمیم که چه چیزی واقعاً در علم اسلامی، «اسلامی» بود و انگیزه‌ها و ملاک‌های اخلاقی را شناسایی کنیم که آثار و کارهای دانشمندان مسلمان را شکل دادند. در روش استدلال سردار، هیچ معیاری برای این خلوص اسلامی بودن علم یافت نمی‌شود، مگر اینکه بیان شود که گذشته علمی مدنیت مسلمانان بایستی به وسیله مقولات عقلانی قرآن و شریعت مورد بررسی قرار گیرد.

سیاست: سیاست‌ها برای علم اسلامی بایستی همراه با کمک به اصل و منشا عقلانی اسلام شکل گیرد، که در اینجا سیاست‌های مختلفی وجود دارند. کشورهای کوچک بایستی دارای سطح کار خود باشند، البته می‌تواند سطح گسترده منطقه‌ای علاوه بر سطح امت اسلامی نیز شکل گیرد.

کار تجربی: کار تجربی سازنده و جزء اصلی علم است. این نکته‌ای است که بسیاری از

مسلمانان بایستی به آن، بویژه در تحقیقات تجربی توجه داشته باشند. این فرض که علم و تکنولوژی می‌توانند وارداتی باشند، به کلی غلط است. علم بایستی بومی‌سازی شود و بایستی به‌عنوان ابزاری کاربردی باشد تا مشکلات یک کشور حل گردد. بنابراین سیاست‌های تحقیقی یک کشور بایستی منطبق بر ارزش‌های فرهنگی و رفتاری‌های خاص آن کشور باشد.

مؤسسات و سازمان‌ها: سردار بیان می‌کند که ما به مدلی مطلوب از مؤسسات نیاز داریم. طراحی ساختار مؤسسات بایستی بر اساس نیازها طوری طراحی گردد تا باعث گسترش علم اسلامی گردد. مؤسسات نیاز دارند تا دارای سطوح گوناگون باشند.

آموزش: بازسازی علم اسلامی بایستی در تعامل و یکپارچگی با نظام آموزشی باشد. در نتیجه متون درسی علوم طبیعی بایستی تصویر دقیق‌تری از علم ارائه دهند. سردار بر این اعتقاد است که آرزو این است که معرفت‌شناسی اسلامی در آغاز دوره‌های علمی معرفی گردد. دانشجو بایستی نسبت به جنبه اخلاقی درستی و حقیقت از آغاز آگاه باشد. این گام بایستی در همه رشته‌ها برداشته شود و می‌تواند یک فرایند مداوم و به مثابه ایده‌ای مهم برای شکل‌دادن علم اسلامی پیشرفته ملاحظه گردد.

آگاهی علمی: اجماع اجتماعی، بخشی مهمی از بازسازی علم اسلامی است. در این رویکرد ضروری است تا خودآگاهی در میان تمامی مردم که با علم و مسایل علمی سروکار دارند، گسترش یابد. مردم بایستی از کارشناس شدن در حوزه‌های متفاوت خودداری کنند و تلاش کنند تا به موضوعات علمی بپردازند. پرداختن به مسایل در حل مشکلات دارای اهمیت زیادی است.

با نظر به سطوح فوق، سردار و همفکران او، چون منورانیس تلاش دارند تا ایده اسلامی‌سازی علم را در سه رشته علمی مورد نظر خود، یعنی زیست‌شناسی، معماری و انسان‌شناسی مورد بررسی قرار دهند. زیرا آنها بر این باور هستند که ایده علم اسلامی می‌تواند مبنایی را برای شکل‌دادن مؤسسات علمی به منظور تأسیس علم اسلامی ایجاد نماید، که آنها این هدف را در سه رشته مذکور دنبال می‌کنند.

منوراحمد انیس، در کتاب خود، اسلام و آینده‌های زیست‌شناختی، تلاش دارد تا مفاهیم کلی علم اسلامی را به حوزه مطالعه خود، یعنی زیست‌شناسی ارتباط دهد. او می‌گوید که می‌توان نشان داد که چگونه فعالیت‌های ساختاری زیست‌شناختی، روشی را به دست می‌دهند تا رفتارهای خاص فرهنگی مسلمی شکل یابند. مطابق دید او، اهمیت زیست‌شناسی، رشد آن

در جهان معاصر است که می‌تواند به طریقی باورهای دینی را در آن وارد سازد. لذا منور انیس می‌گوید: «مسلمانان ناپستی در حصارهای زیست‌شناسی، که توسط تکنولوژی جدید ایجاد شده، بمانند. بنابراین وقتی علم جدید وارد زیست‌شناسی انسانی می‌گردد، نظم اخلاقی و اخلاق اسلامی که به وسیله قرآن و سنت و حضرت رسول (ص) شرح داده شده است، بایستی جایگزین تکنولوژی جدید گردد. نگرش اسلامی به طبیعت انسان، زیست‌شناسی را به طور اجتناب‌ناپذیر ملاحظه نمی‌کند. این تمایز مهم میان زیست‌شناسی استثماری، جبرگرایانه، تقلیل‌گرا و جهان‌بینی کلی اسلام است که در حذف کامل سکس‌گرایی، نژادگرایی و نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی قاطع است. ما بایستی ایدئولوژی زیست‌شناختی را با جهان‌بینی اسلامی در مواجهه قرار دهیم» (انیس، ۱۹۸۹، ص ۱۵).

خلاصه، اینکه منور انیس دستگاهی از عبارات قرآنی و سخنان حضرت محمد(ص) را انتخاب می‌کند تا دیدگاه‌های خود را اثبات کند. در دید او، اسلام طوری تفسیر شده که مناسب با بحث مدرن در ارتباط با مسایل بحث‌انگیز در درون حوزه زیست‌شناسی قرار می‌گیرد. ارجاع به سخنان حضرت محمد(ص) نه تنها برای تأیید دیدگاه‌های انیس است، بلکه به مثابه مدلهایی برای عمل او هستند. از این‌رو، انیس با ذکر برخی از سخنان حضرت محمد(ص)، قصد در نظر گرفتن روش‌های اسلامی در قلمرو زیست‌شناسی را در نظر ندارد، بلکه بر آن است تا دیدگاه اسلامی در پاسخ به روش‌های جدید در زیست‌شناسی صورت‌بندی شود و نتایج این کار در محتوای این رشته به کار برده شود (انیس، ۱۹۸۹، ص ۲۱۴).

نتیجه

رویکردی که سردار و همفکران او چون منور انیس، به علم اسلامی دارند، دارای تمایزات خاص خود نسبت به دیگران است. البته در نقد از علم و تمدن غربی و بحران‌زدگی مسلمانان در عصر حاضر، سردار نیز با دیگر نظریه‌پردازان دارای اشتراک است، تازگی دیدگاه او در تأکید بر ضرورت باز تعریف واژگان اسلامی بر اساس سنت و شریعت اسلامی و سپس الگوگیری از نظام فلسفی و معرفت‌شناختی متفکران متقدم اسلامی، بویژه غزالی و ابن‌خلدون است. مهم‌ترین بخش دیدگاه او در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱. تأکید بر دشمنی دیرینه و عمیق غرب با اسلام، با وجود تسامح و همزیستی و کمک‌های فراوان اسلام به تمدن غربی.

۲. نقد مدرنیته و علم غربی، به خصوص سکولاریسم و تلقی آن به عنوان رویکرد الحادی غرب که باعث فروپاشی نظام اخلاقی نیز شده است.
 ۳. تحلیل شرق‌شناسی غربیان، و نشان دادن اینکه شرق‌شناسی آنها، پژوهش علمی نیست، بلکه به منظور غلبه و تسلط بر توانایی‌ها و دارایی‌های شرقیان است.
 ۴. تأکید بر پرهیز از سکولارشدن جامعه مسلمانان که متأثر از مدرنیته غربی است و پیامدهای سنگینی دارد.
 ۵. نقد ماهیت علم پوزیتیویستی و حتی مابعد پوزیتیویستی، یعنی علم غربی با تفسیر کوهن، زیرا علم غربی، دستمایه سوءاستفاده قدرت‌های سیاسی و اقتصادی شده است.
 ۶. تأکید بر رجوع به شریعت و سنت در اسلامی‌سازی قرآن، از طریق بازتعریف مفاهیم اساسی اسلامی چون توحید، خلیفه، عدل، حرام، حلال و غیره.
 ۷. بازتعریف علم در یک سنت فرهنگی، و تأکید بر نقش عوامل دینی، سنتی، فرهنگی و غیره در ماهیت علم.
 ۸. تأکید بر نقش انسان، به عنوان فاعل شناسا و اهمیت ذهنیات و دیدگاه‌های او در جهت‌دهی به علم.
 ۹. توجه به واقعیت‌های علم جدید غربی و تأکید بر ضرورت استفاده از آن.
 ۱۰. رجوع به دیدگاه‌های متفکران متقدم اسلامی، به خصوص غزالی و ابن‌خلدون، و ارایه ساختاری از علم اسلامی بر اساس دیدگاه غزالی درباره تقسیم معارف به وحی شده و وحی نشده.
 ۱۱. ارجاع به معرفت‌شناسی غزالی برای بازسازی معرفت‌شناسی معاصر مسلمانان.
 ۱۲. تأکید بر استفاده از روش‌های جاری علم توسط مسلمانان برای دست‌یافتن به روش‌های کاربردی در علم.
 ۱۳. تأکید بر اهمیت مطالعات تاریخی برای شناسایی ماهیت و مشکلات فرهنگی و علمی مسلمانان.
- به نظر می‌سد، توجه سردار به ماهیت شرق‌شناسی در نقد تمدن غربی در خور تأمل و ارزشمند است، زیرا می‌توان در نظر گرفت که شرق‌شناسی، از سوی غربیان شناخت ماهیت شرق نیست، بلکه عکس‌العمل احساس و ذهنیت غربیان نسبت به شرق، بویژه نسبت به اسلام باشد. از این‌رو، شرقیان نیز، بویژه مسلمانان، بایستی با شرق‌شناسی غربیان با دیده تأمل بنگرند.

سردار در توجه به علم از دید کوهن و مزایا و معایت آن، به نظر می‌رسد موفق شده تا تعریف علم را از چهارچوب‌های تنگ پوزیتیویستی و حتی کوهنی آن، که اکثر روشنفکران عرب و اسلامی درگیر آن هستند، خارج سازد و آن را در یک ساختار فرهنگی و سنت تاریخی قرار دهد.

از سوی دیگر، تأکید سردار بر اهمیت مطالعات تاریخی، که اشاره به عملکرد ابن‌خلدون دارد، اشاره به جایی است که متأسفانه در میان مسلمانان در قرون اخیر فراموش شده است و شاید یکی از علل اشتباهات مسلمانان در مسایل گوناگون در قرون اخیر و تکرار آن، به علت فقدان بینش تاریخی و تحقیقات اجتماعی در میان آنهاست. در واقع، مسلمانان پس از دوره انحطاط نتوانسته‌اند گذشته خود را با بازخوانی پیروزی‌ها و شکست‌های خود، به درستی شناخته و بازسازی کنند، از این رو متأسفانه هنوز نیز برخی از ملت‌ها و کشورهای اسلامی تصور درستی از هویت تاریخی خود ندارند و لذا به راحتی کالاها و دست‌آورهای فرهنگی ملل دیگر را پذیرا هستند، زیرا تصور می‌کنند که با این کار هویت خود را می‌سازند.

اما تأکید سردار به الگوگیری از نظام معرفت‌شناسی غزالی، به نظر نمی‌رسد، درست باشد. زیرا غزالی از متکلمان اسلامی است که با تفکر فلسفی و عقلانی میانه خوبی نداشت، ضمن اینکه نگرش‌های کلامی و جبری‌گرایی او و محکوم کردن فیلسوفانی چون ابن‌سینا، نشان دهنده مشکلات ساختاری در نظام فکری او است. در واقع، باید دیدگاه سردار را درباره غزالی، یکی از اشتباهات مهم او تلقی کرد. زیرا غزالی از متفکران جهان اسلام است که نه تنها در جهت ایجاد نظام علمی و فلسفی پویا قدمی برنداشت، بلکه مانع تفکر آزاد علمی و فلسفی نیز بود. او با اصل تفکر آزاد و انسان آزاد اندیش برای فهم و تسخیر جهان مخالفت می‌کرد و برای این کار از برخی ابزارهای شرعی چون تحریم و تکفیر نیز استفاده می‌نمود. از سوی دیگر، مشکل اساسی غزالی آن بود که به واسطه گرایش‌های اشعری‌گری و صوفیانه و نیز تمایل به خواست‌های خلافت عباسی، درک درستی از فلسفه و تفکر فلسفی نداشت، در نتیجه نمی‌توانست ماهیت دقیق معارف، بویژه فلسفه و علوم عقلی را درک کند، که این امر از تقسیم‌بندی علوم و تعیین حرمت یا جواز آنها مشخص است. برای مثال، او پس از تقسیم دانش‌ها به شش قسم، درباره برخی از آنها، چون ریاضیات و الهیات، چنین اظهار نظر می‌کند:

۱. ریاضیات، یعنی حساب، هندسه و هیات که دانش‌های برهانی‌اند و جای انکار در آنها نیست، این‌ها نفیاً و اثباتاً ربطی به دین ندارند؛ اما با دو آفت همراهند: اول، اینکه انسان با

خواندن این‌ها، به فلاسفه خوش‌بین شده و چنان می‌پندارد که همه علوم آنان، چنین روشن و برهانی‌اند. در صورتی که الهیات فلاسفه شامل مطالبی است که شریعت را بیکاره و خوار می‌سازد. بنابراین باید مردم را از تحصیل این علوم (ریاضیات) بازداشت. اگرچه این‌ها ربطی به دین ندارند، اما شر و شومی آنها دامن‌گیر دین می‌شود. زیرا کم‌تر کسی به این علوم پرداخته است که بی دین نشده باشد.

۲. الهیات، بیش‌ترین خطای فلاسفه در این بخش است. آنان در الهیات پای‌بند قواعد منطق خودشان نشده‌اند. و لذا دچار اختلاف شدید گشته‌اند. روی هم رفته، در ۲۰ مسأله به خطا رفته‌اند که باید آنان را در سه مسأله کافر دانسته و در بقیه بدعتشان دانست (غزالی، ۲۰۰۸، صص ۵۴۱ و ۵۴۳).

این تلقی و رفتار غزالی با حکمت‌ها و معارف بشری نشان از نوعی آشفتگی فکری و اغراض درونی در اوست که می‌تواند نتایج نامطلوبی برای اسلامی‌سازی علم داشته باشد. به تعبیر ابن رشد، غزالی علم و دانش بشری را دچار آشفتگی بزرگی کرد، و آن را از بنیاد استوار و روش درست دور ساخت (ابن رشد، ۱۴۲۱ق، ص ۲۲۸، یثربی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵). در باب ابن خلدون هم تعصب کور او درباره برخی مذاهب اسلامی، همچون شیعه، او را قابل اسوه قرار گرفتن نمی‌سازد.

بنابراین تمسک به غزالی و معرفت‌شناسی او برای تأسیس علم اسلامی توسط سردار نمی‌تواند دارای توجیه قابل قبولی باشد و لذا برای این کار باید غرض دیگری را در سردار سراغ گرفت.

درباره ضرورت رجوع به بازتعریف واژگان اسلامی به منظور اسلامی کردن علم، بایستی مشخص شود که آشکار کردن معنای اصلی آنها چه تأثیری در ذهنیت مسلمانان خواهد گذاشت. البته اینکه خیلی از مسلمانان جهان سوم معنای اصلی واژگان کلیدی اسلامی را فراموش کرده‌اند، یا خیلی از واژگانی که بار ارزشی دارند برای آنها اهمیت چندانی ندارند، واقعیتی تلخ است، اما به نظر می‌رسد که باز تعریف واژگان فوق تنها برای بازسازی جهان‌بینی اسلامی یا استفاده در پرتو جهان‌بینی فوق دارای کارکرد خاص خود خواهند بود. نهایتاً اینکه دیدگاه‌های علمی سردار، چون تلاش برای بومی کردن علم به وسیله کار تجربی و حل مشکلات کشور از طریق ارزش‌ها و مبانی فرهنگی بومی واقعیتی است که تحقق آن نیازمند گام‌های جدی‌تری است.

منابع و مأخذ

۱. سردار، ضیاء‌الدین (۱۳۸۵)، "توماس کوهرن و جنگ‌های علم"، ترجمه جمال آل احمد، تهران، نشر چشمه.
۲. _____ (۱۳۸۶)، "شرق‌شناسی"، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳. غزالی، محمد (۲۰۰۸)، "المتقند من الضلال"، فی مجموعه رسایل الامام الغزالی، بیروت، دارالفکر.
۴. یثربی، سید یحیی (۱۳۸۴)، "نقد غزالی، تحلیلی از خردورزی و دینداری امام محمد غزالی"، تهران، کانون اندیشه جوان.
5. Anees M.A (1991), "Illuminating Illm", in Z. Sardar How We Know: Ilm and the Revival of Knowledge, Grey Seal, London.
6. ----- (1989), "Islam and Biological Futures: Ethics, Gender and Technology", Mansell, London.
7. Sardar Z. (1977), "Science, Technology and Development in the Muslim Word", Croon Helm, London.
8. ----- (1979), "The Future of Muslim Civilization", Croom Helm, London, Second edition 1987.
9. ----- (1982), "Science and Technology in the Middle East", Longman, London.
10. ----- (1985), "Islamic Futures: The Shape of Ideas to Come", Mansell, London.
11. ----- (1988), "Information and the Muslim World: A Strategy for the Twenty-first Century", Mansell, London.
12. ----- (1989), "Explorations in Islamic Science", Mansell, London.
13. ----- (1996), (forthcoming), "British, Muslim, Writer", in J.Steyn, *Other Than Identity*. Manchester University Press, Manchester.
14. ----- (ed) (1988b), "Rechange of Athena. Science Exploitation & Third World", Mansell, London.
15. ----- (ed.) (1984), "The Touch of Midas: Science, Values and Encironment in Islam and the Wes", Manchester University Press, Manchester.
16. ----- (ed.) (1991), "How We Know. Ilm and The Revival of Knowledge", Grey Seal, London.
17. Stannard, R (1996), "Science and Wonders", London: Faber and Faber.

18. Stenberg, Life(1996), "*Islamization of science*", Life Stenberg, Lund University Press.

